

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بیان شد که برای اثبات شرط فقاقت در ولی امر چند دسته از ادله وجود دارد؛ دسته اول ادله عقلی بود که در جلسات قبل مطرح شد. دسته دوم آیات قرآنی بود که در این موضوع به پنج آیه هم اشاره شده و وجه استدلال به آن‌ها را هم بیان کردیم. بحث این جلسه در دسته سوم از ادله‌ای است که بر شرط فقاقت در ولی امر دلالت دارند که شامل روایات است.

ما در گذشته در مورد روایات بحث کرده و روشن کرده‌ایم که چه در منابع حدیثی شیعه و چه در منابع حدیثی اهل سنت روایات فراوانی وارد شده است که تعیین می‌کند آن‌کسی که فتصدی امر ولایت است باید فقیه باشد. روایات آن را خوانده و به صورت مفصل بحث کردیم، در این قسمت نمی‌خواهیم آن‌ها تکرار کنیم اما به یک نمونه‌ای از این روایات اشاره کرده و می‌گذریم. سابقاً در سند و بحث مفصل بحث کرده‌ایم لذا با توجه به اینکه قبلاً بحث تفسیری این روایات را مطرح کردیم در اینجا فقط اشاره به وجه استدلال کرده و می‌گذریم. در ابتدا به روایاتی که در منابع شیعه آمده است اشاره کرده و بعد به منابع حدیثی اهل تسنن هم اشاره می‌کنیم. این نکته نیز قبلاً هم مطرح شده است که استدلال ما به منابع حدیثی اهل سنت یا به منظور تکمیل تواتر یا تکمیل استفاده از لحاظ سندی است یا به عنوان مؤید از لحاظ دلالتی است. پس بیان روایاتی که در منابع اهل سنت آمده است مفید خواهد بود.

اولین روایتی که از منابع حدیثی شیعه مورد بحث قرار می‌گیرد مقبوله معروفه عمر بن حنظله است. قبلاً در مورد سند آن بحث کرده و بیان شد که دلایل زیادی بر وثاقت آن داریم و علاوه بر این فقها و اهل حدیث شیعه هم آن را مقبوله به شمار آورده‌اند. در این حدیث چنین آمده است: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَاكِماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً» این روایت در وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب 11، حدیث شماره 1 آمده است.

استدلال به این روایت را ما در ضمن دو مقدمه بیان می‌کنیم؛ در مقدمه اول به این مطلب اشاره می‌شود که سه وصفی که در جمله «فَن كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» آمده است منطبق بر فقیه است؛ یعنی آن‌کسی که حدیث اهل‌بیت علیهم السلام را روایت می‌کند که بیان کرده‌ایم که مراد از روایت حدیث صرف روایت لفظ حدیث نیست بلکه لفظ حدیث با توجه به معرفت و معنا است. «نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا» نظر هم به معنای تفکر استدلالی است؛ وقتی آیه می‌فرماید: «قُلِ انْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» منظور از انظروا تنها نگاه کردن نیست بلکه مراد این است که ببانیدشید. پس متفکر در حلال و حرام فاست؛ یعنی استدلال می‌کند و با استدلال به نتیجه می‌رسد. بعد هم عبارت «وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» آمده است. این سه جمله خیلی هم رسا است و نوعی از ترتیب کار را هم نشان می‌دهد که اول روایت حدیث، بعد نظر و بعد هم عرفان و معرفت احکام است که این سه وصف تنها بر فقیه منطبق است. این از مقدمه اول که در مقبوله عمر بن حنظله این بخش از روایت که «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَاكِمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا.» بی‌شک این اوصاف ثلاثه تنها بر فقیه وارد است و مراد از اوصاف ثلاثه همان کسی است که ما از او به فقیه تعبیر می‌کنیم.

مقدمه دوم اینکه جمله «فَأِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» که قبلاً هم به تفصیل درباره آن بحث کرده‌ایم اشاره به جعل حاکمیت برای فقیه است؛ «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا». بحث کردیم که قرائنی وجود دارد که مراد از این حاکم، حاکم به معنای ولایت امر است که من جمله تعدی به اعلی است؛ در این «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» حاکم هم به معنای ولایت امر است یعنی یده فوق ایدیکم و ارادته فوق ارادتکم. این هم کبرای جعل حاکمیت برای فقیه است؛ ضمیر این جعلته به کسی برمی‌گردد که وصف آن در اول روایت آمد که «فَن كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» کسی که دارای این اوصاف ثلاث باشد همان فقیهی است که مورد نظر فاست. در این بخش از روایت می‌فرماید: «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» لذا موضوع جعل حاکمیت فقیه است پس

شرط فقاهاً ثابت می‌شود؛ به دلیل اینکه این جعل به این موضوع تعلق گرفته و به چیز دیگر تعلق نگرفته است و غیر فقیه به عنوان حاکم جعل نشده است. اینکه در موضوع جعل فقاهاً اخذ شده است دلالت بر شرطیت فقاهاً برای ثبوت این ولایت دارد؛ پس کسی که دارای فقاهاً نیست خارج از دایره جعل است و به عنوان حاکم جعل نمی‌شود و همین خروج از دایره جعل کفایت می‌کنند که معتبر باشد بر ولی امر و حاکم که از شرط فقاهاً برخوردار باشد.

خود همین روایت هم قرینه می‌شود که اگر در جای دیگر هم رواه حدیثنا آمده مراد رواه حدیثنا با این معنی است نه اینکه تنها راوی لفظ محض باشد. راوی لفظ محض را راوی حدیث نمی‌گویند. این بحث را قبلاً هم مطرح کرده‌ایم که در گذشته علم به ائمه اطهار علم به روایت آن‌ها بوده است. در حال حاضر هم به همین شکل است؛ اگر عالم به علم ائمه را می‌خواهیم باید کسی باشد که راوی حدیث اهل بیت علیهم السلام و متفقه در آن باشد و لذا اگر لفظی را عوض یا نقل به معنا کرد باز هم راوی به حدیث می‌شود. این از استدلال به این روایت، بنابراین دلالت مقبوله عمر بن حنظله بر شرط فقاهاً در ولی امر تام است.

روایت دوم که آن را نیز به صورت مفصل بحث کردیم، توقیع صادره از ناحیه مقدسه برای اسحاق بن یعقوب است. ما قبلاً سند این توقیع را بحث کرده‌ایم؛ توقیع چنین است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» بعد از فراغت از سند صحت استدلال به این روایت هم به این شکل است. به دلیل اینکه قبلاً هم بیان کرده‌ایم که خود صدور توقیع به دست اسحاق بن یعقوب و روایت این توقیع از سوی مرحوم شیخ کلینی و غیر او از کبار و اصحابی که خیریت فن حدیث بوده‌اند مانند ابو غالب زاری و مرحوم شیخ صدوق که از کسانی بودند که نزدیک به عصر صدور حدیث و عصر غیبت صغری بوده‌اند، یعنی اسحاق بن یعقوب را می‌شناختند به دلیل اینکه معاصر او بوده‌اند یا قریب الزمان با او بوده‌اند [دلالت بر وثاقت آن است]. اما باید دانست که در آن زمان تقیه به صورت اشد بوده است؛ هیچ زمانی از زمانه عصومین علیهم السلام تقیه به شدت زمان امام عصر عجل الله تعالی

فرجه الشریف و غیبت صغری نبوده است به دلیل اینکه از دوران امام حسن عسگری علیه السلام به دنبال این بوده‌اند که ببینند این ولد و خلف امام حسن عسگری علیه السلام کیست. اگر کسی با روایات آشنا باشند می‌داند که چه کارهایی در رابطه با تفتیش و کنترل حضرت کردند. مثلاً خود امام حسن عسگری و امام هادی علیهما السلام را در حصار قرار داده و محاصره کردند و در منطقه عسگر آن‌ها را زیر نظر مستمر شبانه‌روزی قرار دادند. جاسوس به خانه ایشان می‌فرستادند که آیا امام حسن علیه السلام همسری که حامله باشد دارد یا خیر. در یک چنین شرایط شدیدی از تقیه که بعد هم در دوران غیبت صغری ادامه پیدا کرد.

این را هم قبلاً بحث کردیم که مسئله خط ایشان علامت داشته است و آن را می‌شناختند و به این شکل نبوده است که کسی بتواند خط ایشان را تقلید یا ادعای داشتن دستخط کند. می‌گوید به خط مولانا و بعد این خط مولانا را هم کلینی و هم صدوق و هم ابو غالب زاری هم از این دسته از محدثینی که از آن‌ها برتر در تاریخ علم حدیث نداریم تأیید می‌کنند. فکر می‌شود اسحاق بن یعقوب غیر معتمد باشد! حداقل در این توقیع معتمد است و الا از او روایت نمی‌کنند. این موضوع را اجمالاً بحث کرده و بیان کردیم که جای تردید ندارد که این توقیع از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شده است و اسحاق بن یعقوب در نقل آن ثقه است.

برخی هم مانند مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری معتقد هستند که این اسحاق بن یعقوب برادر مرحوم شیخ کلینی بوده است، حتی در یک نسخه‌ای از توقیع در آخر متن آمده است «السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب کلینی». این هم یک قرینه‌ای است که اسحاق به یعقوب برادر مرحوم کلینی صاحب کافی است. اما بر فرض اینکه این مطلب هم ثابت نشود خود امثال کلینی و امثال این بزرگانی که خربت نقل حدیث بوده و در نقل حدیث احتیاط می‌کردند این توقیع را از اسحاق بن یعقوب با این مضمون که آن‌هم مهم است تأیید می‌کند. مضمون توقیع تعیین تکلیف شیعیان در عصر غیبت کبری است و ممکن نیست که از غیر ثقه صادر شده باشد. بعد هم امثال مرحوم شیخ کلینی و شیخ صدوق آن را روایت می‌کنند. لذا مسئله سند این روایت جای تشکیک ندارد.

اما دلالت این روایت: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» بازهم استدلال به این روایت را در دو مقطع توضیح می‌دهیم؛ اولاً مراد از رواه حدیث، رواه معارف و معانی حدیث است. به چند دلیل؛ اولاً در عصر نص و در عصور ائمه اطهار علیهم السلام راوی حدیث به عالمان به علم آنها گفته می‌شد، کسی که راوی حدیث اهل بیت علیهم السلام است یعنی عالم به علوم آنها و در حقیقت علم به علوم آنها از طریق روایت حدیث حاصل می‌شده است؛ یعنی مثلاً شیخ صدوق و شیخ کلینی رحمهما الله چه‌کاره بوده‌اند؟ [روای حدیث بوده‌اند]. همچنین بیان کردیم که آن عصر، عصر فتوای بر طبق روایت بوده که در آن هنوز فقه و معارف اهل بیت علیهم السلام گسترش پیدا نکرده بوده است تا نوبت به استنباط معانی جدید از روایات ائمه اطهار علیهم السلام برسد. در همه رشته‌ها چه کلام و فقه و اخلاق و رشته‌های دیگر علوم اهل بیت علیهم السلام از طریق نقل روایات آنها صادر می‌شده است و رواه حدیث به معنای عالمان به علوم آنها بوده است.

مطلب دوم؛ همان‌طوری که بیان شد علاوه بر اینکه رواه حدیث فنصرف در فقه‌های به علوم اهل بیت علیهم السلام است در اینجا در خصوص خود روایت قرینه وجود دارد؛ این که فرمود «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا» فرجوا فیها برای چه؟ برای بیان حکم؛ بیان حکم را چه کسی انجام می‌دهد؟ کسی که حکم را بشناسد و معنا را از روایت بفهمد و اگر نه نباید به او رجوع کرد. نباید در حوادث واقع بر کسی که حکم را نمی‌داند اما بتواند روایت را نقل کند رجوع کرد، مثلاً اگر یک انسان معمولی بوده است که از امام صادق (علیه السلام) روایت شنیده است به راوی نمی‌گویند زیرا فتوجه معنای حدیث نمی‌شود یا ممکن است اصلاً معنای عربی را هم نداند و فقط روایتی را شنیده و حفظ کرده باشد. در اینجا مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که این روایت حدیث به دلیل اینکه ارجعوا در آن آمده است یعنی؛ ارجعوا لعجل بیان حکم الحادثه. حکم حادثه را هم کسی می‌تواند بیان کند که عارف به حکم باشد نه تنها راوی حدیث باشد.

قرینه دیگر هم باز این قسمت است: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». او وقتی حجت می‌شود که علم و حکم امام را در آن حادثه بدهد و گرنه اگر حکم امام را ندهد

حجت امام نیست وقتی حجت امام می‌شود همان‌طور که امام حجت خدا است باید مبین احکام خدا باشد، به دلیل اینکه امام مبین احکام الهی است. پس کسی که می‌خواهد حجت باشد هم باید مبین احکام خدا باشد و اگر نتواند این کار را انجام دهد نمی‌تواند حجت باشد. پس قرینه سیاق از یک طرف که حجتی دارد و مناسبات حکم و موضوع از سوی دیگر که «وَأَمَّا الْوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا» دارد، روشن می‌کند که مراد از رواه حدیث عالمان به احکام آن‌هاست؛ احکامی که در احادیث آن‌ها بیان شده است که منطبق بر فقها است.

بیان شد که «فَأَرْجِعُوا فِيهَا» یعنی در اینجا مرجعیت در حادثه است و مرجعیت در حادثه یعنی کسی باید تعیین حادثه کند که معرفة الحکم داشته باشد. درست است که رجوع در حادثه است اما این رجوع در این است که معرفت حکم را در حادثه داشته باشد. اینکه "أما الحادث" گفته است یعنی مراد صرف افتا نیست بلکه تعیین خود موضوع هم فلاح است، اما تعیین موضوع بر وفق حکم و علم آن‌ها است. "ارجعوا" فیها که اطلاق دارد؛ یعنی در هر چیزی که مورد نیاز شماست. مراد از این ارجعوا، فتوای تنها نیست بلکه مطلق هرچه مورد نیاز شماست و این هم که می‌گوید فانهم حجتی علیکم اطلاق دارد و بر اطلاق آن اضافه شده است که در اینجا تصریح به اطلاق است نه اطلاقی که نیاز به مقدمان حکمت داشته باشد؛ به دلیل اینکه بیان می‌کند "وَأَمَّا حجة الله". «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» این عطف "أنا حجة الله" بر "إنهم حجتی" یعنی در هرچه من حجت خدا هستم آن‌ها هم حجت من هستند؛ آن‌ها در همه دایره حجیت از سوی خداوند متعال حجت هستند. اینکه می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» یعنی حجت من هستند در کل چیزی من حجت خداوند هستم. این روایت در اکمال الدین و تمام النعمه صفحه 440 صدوق رحمه الله علیه آمده است.

این بحث را هم در آینده خواهیم گفت که مسئله ولایت امر به صورت طبیعی چیزی است که اگر کسی فتصدی شد دیگر جایی برای دیگری نمی‌ماند و مانند این است که بگویند که این لیوان آب را عالمان بخورند و اگر یکی عالم خورد دیگر تمام شده است و

دیگر چیزی نیست که بقیه هم از آن بخورند. طبیعت ولایت امر چیزی است که اگر کسی متصدی شد دیگر جایی برای تصدی دیگران باقی نمی‌ماند.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم